

فتح الله خان شیبانی

بقلم آقای دکتر غنی
وزیر سابق بهداری و فرهنگ

بعد از انحطاط غریب زبان فارسی نظاماً و نشرأ و مخصوصاً شعر فارسی در دوره طولانی سلسله صفویه از او آخر زندیه نهضت ادبی پیدا شد که معروف ترین پیشروان آن هاتف اصفهانی است و دنباله این نهضت بزمان قاجاریه کشید و در دوره سلطنت فتحعلی شاه قاجار کمال یافت و اسانید بزرگی مانند میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله نشاط اصفهانی و فتحعلیخان ملك الشعراى صبا وغيره بودند .

میرزا ابوالقاسم قائم مقام در خطوط نثر فارسی تاثیر فوق العاده کرد و منشآت او نمونه بهترین نثر زبان فارسی بعد از مغول است و باید گفت که قاضی هتام در نثر بعد از گلستان سعدی یکی از بهترین نویسندگان است و او را میتوان از اسانید نهضت تجدد ادبی (Renaissance) محسوب داشت . در نظم فارسی هم عده از شعراى بزرگ پیدا شدند که سبک قدما را تجدید کرده نهضت تجدد ادبی بوجود آوردند یکی از بزرگان این نهضت تجدد مرحوم ابونصر فتح الله خان شیبانی است که مجدداً سبک قدماى شعراى خراسان است

فتح الله خان شیبانی از نجمای کاشان از طرف مادر غفاری و از طرف

پدر شیبانی است تولد او در حدود سنه ۱۲۴۰ و فوتش در سال ۱۳۰۸
 قمری مدفنش در کوچه شیبانی خیابان امیریه تهران در مقبره مخصوص
 است که خود انمر حوم بنا کرده است



شیبانی از او اخر سلطنت محمد شاه تا او اخر سلطنت ناصر الدین شا
 مدت پنجاه سال شعر گفته است و چنانچه در قصیده که در مدح محمد

شاه سروده و چند بیت از آن ذیلاً نگاشته میشود متذکر است در سن هفده سالگی شاعر بوده است

خدا یگانایک نکته از روی بشنو
که نکته دانی و دانش بر تو دادهنک

من آن کسم که بمن از فلک شار کنند

بدانگی که بمدحت می کنم آهنگ

بظاهر ار چه مرا نام شاعر است ولی

به نعمت تو که زین نام تنک دارم تنک

سخن هم نکنم جز بی تنای تو هیچ

قم نگیرم جز بهر مدحت تو بچنگ

هنوز سالم از هفت و دهنه بگذشته است

سخن بمدح تو بگذاشتم بهفت اورنگ

فرا خدای جهان پر ز مدحت تو کنم

اگر اجل نکند روزگار بر من تنک

شیبانی از شعرای دوره سامانیان و غزنویان پیروی کرده است و

بیشتر اشعارش بسبک رودکی و فرخی است مخصوصاً در حماسه - سرائی

طبیع سرشار و باندی داشته است

دیوان شیبانی آنچه فعلاً موجود است قریب بیست هزار شعر قصیده غزل

رباعی قطعه و دو بیتی دارد و شاید قسمت دیگری در خانواده شیبانی

یا نزد اشخاص دیگر باشد که هنوز جمع نشده لی در صدد هستند که

بزودی آن اشعار پراکنده را نیز جمع کرده و دیوان انمروحوم را یکجا

چاپ کنند

شیبانی تالیفات نثری از قبیل بیانات شیبانی و مقالات و درج در رو غیره

دارد که بسیار پسندیده و شیواست

از معیذات مرحوم شیبانی اضافه بر جنبه لفظ و حسن سبک و زیبایی گفتار جنبه معانی است و مخصوصاً از خصوصیات او یکی نقادی صریح از اوضاع و احوال برآشفته دربار ناصرالدین شاه و فساد ارکان و رجال دولت که بدبختی و سرگردانی مردم و تزلزل اساس ملیت و امثال آن است که تا کنون چه از شعرای سلف و چه شعرای دوره نهضت تجدید ادبی کسی باین صراحت سخن نرانده و منبأب مثال بعضی از اشعار او را که ناظر باین معنی است ذیلاً نقل میکنیم :

دادگر آسمان که داد بشه داد	داد که تا خاکیان رهند زیسه داد
گر ندهد داد خلق دادگر خاک	داد گر آسمان بگیرد از او داد
داد تو را داد تا که داد دهی تو	گر ندهی داد داد از تو کند داد
داد ده امروز تا که داد سهندت	فردا کآنجا یکی است بنده و آزاد
گوش بفریاد داد خواه ده امروز	تات بفریاد نکرد با بد فریاد
ملک گر آباد شد بداد شد ایرا	گیتی بی آب داد کی شود آباد

یار پریشان و زلف یار پریشان	شهر پریشان و شهر یار پریشان
روز پریشان تراز شب است شب از روز	گوئی گشته است روزگار پریشان
خاطر مجموع کافیات در شاه	هست تو گوئی چو زلف یار پریشان
کار زمانه چو گشت در هم و برهم	مردم کارند گاه کار پریشان

باغ پریشان و سرو کاخ پریشان	ملک پریشان و تخت تاج پریشان
لعت حق باد بر لجاج که گشت است	کار در شاه از لجاج پریشان
وای بملکی که شد زخارج و داخل	خرج پریشیده و خراج پریشان
شه نکند هیچ خواب امن چو دارد	بستر شوریده و دواج پریشان
لابد باید یکی طیبی حاذق	مملکتی را که شد مزاج پریشان

ده تن از کافیان حضرت شاه بسته با یکدگر چنین پیمان

ملك را پاك بر كند ارکان
 بیست آیت به شاهد از قرآن
 مستمندی بعضرت سلطان
 بر سرو گردنش زنند و دهان
 ندهد جز بکامشات فرمان
 بر خلاف عدالت و ایمان
 به نظلم به حضرت بزدان
 که چه بر خلق میروند زایشان
 دگری را کند خدای شبان
 خویش در بشم میش کرده پنهان
 ظلم پیدا و معدلت پنهان
 هر حکومت زحاکمش بقنان
 مستمندان بید گشاده زبان

که یکی شان اگر به ناپاکی
 نه دیگر به پاکیش آرند
 ورنالد ز دست ظلم یکی
 ناگهان بیست دست از آن ده تن
 همه هم عهدگشته اند که شاه
 خلق کاین اتفاق می بینند
 لاجرم با هم اتفاق کنند
 شاه خواب است یا نمیداند
 رمه را گر شبان بگرگ دهد
 ای شبان گرگهاست در رومه ات
 ملك بیمار و مملکت رنجور
 هر ولایت زوالیش بخروش
 دردمندان بناله بسته کمر

ظلمشان را حد و نهایت نیست
 نظر رحمت و عنایت نیست
 که در او فتنه و اسرایت نیست
 بغدادا ذره کفایت نیست
 بجز از نغمه و حکایت نیست
 که مرا از کسی شکایت نیست
 غم و اندیشه ولایت نیست
 که مرا با کسی کنایت نیست

والیان را غم ولایت نیست
 وز جهاندار سوی خلق جهان
 يك سرانی نماند در همه ملك
 وندین کافیات حضرت شاه
 وین سخنهای مجلس وزراء
 این حکایت زمن بشاه بریند
 چکنی والی آن کسی کورا
 ملك بر باد شد صریح بدان

وقتی سلطان مراد میرزای حسام السلطنه برای تسخیر هرات
 میرفته است شیبانی را در تربت جام دیده و او را همراه خود بهرات
 میبرد قصیده ای در این خصوص دارد که مطلع آن اینست .
 چون دور کرد بختم از تخت شهریار
 يك چند خیره سار و بدم بهر دیار

در اینجا به مناسبت نمیدانیم که پیش نویس نامه ای که شیبانی از
 طرف حسام السلطنه بعد از فتح هرات به ناصرالدین شاه نوشته است و
 عین آن بخط شیبانی است و گراور شده برای استحضار خوانندگان
 درج نمائیم -

دکتر قاسم غنی

یادداشت اداره

موقعی که نمونه های چاپی مقاله را صفحه بندی شده نزد مدیر مجله آوردند مشاهده شد که يك صفحه دیگر مطلب لازم است تا دو صفحه عکس خط شیبانی که آقای دکتر غنی بدان اشاره کرده اند روبرو واقع شود تا بهتر و زیباتر بنماید. بنا بر این چند قطعه از او که بغاظر نگارنده بود در ذیل درج میشود:

خرد

متاع من خرد است و کسی خرد نخرد سیاه بخت کسی کش متاع هست خرد خرد زیاد همک حرف از خرد است و خردان بدین زیادتی او را همی زنند لگد دو شمر زیر هم گویا از او باشد و اگر اشتباه میکنم خوانندگان محترم آگاهم فرمایند تا اصلاح شود:

چهار چیز برای آزادگان

چهار چیز مرارده را از غم بخرد تن درست و خوی خوب و نام نیک و خرد هر آنکه ایزدش این هر چهار روزی کرد سزد که شاد زید جلودان و غم نخورد شیبانی طبعی سرکش داشته و مردی ازاده بوده است و نسبت پادشاه زمان خود اشعار زیادی در بند و اندرز دارد که به بعضی از آنها آقای دکتر غنی در مقاله خود اشاره فرموده اند دو نمونه دیگر نیز که نگارنده را یاد است نقل میشود.

شاه و وزیر

شاه را از وزیر نیست گزیر لیک بساید وزیر دانشمند که بدانه خرد ز اوح سپهر مرغ دولت بیارد اندر بند نه که در بند آن بود که کند خانه رنگین و فرش خانه پرند شاه ما را چنین وزیر مباد! بود اگر نیز دل از او بر کند شاه ما بگسلد دل از نادان با خردمند میکنند پیوند خرد اندر کلاه کتوته نیست یسا نباشد میان ریش بلندند خرد اندر میان جان و دل است همچو ماهی نهفته در اورند شاه از این آب و ماهی آگاه است کز کجا آید و کجاش برند بر گزیند یکی از این مردم که بمردی همی کندش پستند تا بدو خلق شادمانه زیند بشناسند بصیرت دولت شاد

شاه و دانشمند

شاه ما چشمه ایست عذب و زلال که در او خفته شیر و بیلی چند می نگردد اگر چه تشنه بود گرد آن پشه مرد دانشمند

در اسم

حسب الله عرفه شاه و صبر را علم و کلام را

سخن بسط و سخن جمع است

کافه صبر و علم عنان مراد است و سخن در آن است

در این سخن در این سخن در این سخن

این سخن در این سخن در این سخن

سخن در این سخن در این سخن

کافه صبر و علم در این سخن

در این سخن در این سخن

سخن در این سخن در این سخن

